



خاتمی حداقل برای من بُت نیست!

هدف از محدودیت‌ها برای خاتمی بُت‌سازی از خاتمی است.

حسن بنام

اعلام‌خبر اعمال محدودیت‌های جدید برای سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور اسبق کشورمان، از سوی نایب‌رئیس فراکسیون امید در روزهای اخیر، باعث واکنش‌های فراوانی شده است. در حالی که محمود صادقی در صفحه شخصی خود در توییتر مدعی شد که محدودیت‌های جدید توسط یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری اعمال شده است؛ او توضیحی درباره اینکه این کاندیدای ریاست جمهوری کیست نداد؛ اما کاربران شبکه‌های اجتماعی، توییت آقای صادقی را اشاره به «ابراهیم رئیسی»، دادستان ویژه روحانیت، برداشت کرده‌اند. از سوی دیگر دادستان ویژه روحانیت استان تهران گفت: «هیچ محدودیت جدیدی در مورد نامبرده اعمال نشده است و اقدامات پیشگیرانه‌ای که تا کنون انجام گردیده، بر اساس مصوبه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی بوده است.» در پی این تأیید و تکذیب

ها، مجدد محمدرضا تابش، تکذیبیه‌ها را رد کرد و گفت که شاید به جزییاتی درباره ی اتفاق اخیر و محدودیت‌های جدید اشاره کند. فارغ از صحت و سقم محدودیت‌های جدید علیه سید محمد خاتمی، آنچه مشخص است این است که چندین سال است سید محمد خاتمی، کم‌یا زیاد با محدودیت‌های مختلفی مواجه است. بی‌شک با توجه به توان تأثیرگذاری کلام و گفتار وی که در انتخابات‌های گذشته محسوس بوده، در آینده امکان افزایش هرچه بیشتر این محدودیت‌ها نیز هستیم که خارج از این نوشتار است.

سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور دولت اصلاحات، تنها یک گروه منتقد دارد و آن بخشی از بدنه واقع‌نگر اصلاحات و جریان دانشجویی است. مابقی منتقد نیستند؛ بلکه کینه‌توزان و دشمنان خاتمی‌اند که از هر ابزار و روشی برای تخریب و محدودیت‌ها

اودریغ نمیکنند. کسانی که در صدد ایجاد محدودیت هر چه بیشتر برای سید محمد خاتمی هستند، قطعاً به خوبی می‌دانند هر چه محدودیت‌های او بیشتر باشد، محبوبیتش نیز بیشتر میشود. پس راه حلی برای کاهش محبوبیت خاتمی ندارند، آنها در تلاش برای بت‌سازی از خاتمی برای بخش احساسی جریان اصلاحات‌اند و خوب میدانند بُت‌سازی و مقدس‌انگاشتن خاتمی، آفت اصلی اصلاحات است. جریان محافظه‌کار و شکست‌خورده‌گان انتخابات به دنبال محدودیت خاتمی برای کاهش محبوبیتش نیستند؛ به دنبال بُت‌کردن خاتمی و بستن راه‌های انتقاد درون‌جریانی از امثال خاتمی‌اند. در این میان اعتراض به این محدودیت‌ها، نه از برای این است که عاشق چشم و ابروی خاتمی هستیم؛ بلکه انتقاد به نقض صریح قانون است. انتقاد به رویه‌ای است که کمر به نابودی جمهوری‌ت و حاکمیت

قانون را بشکنند. در حالی که در منش اصلاح‌طلبی، حاکمیت قانون باید بُت باشد؛ نه افرادی همچون خاتمی. ما باید همچنان که به رفتارهای دیکتاتور مآبانه و مخالف با حاکمیت قانون اعتراض میکنیم، منتقد خاتمی‌ها و برخی رویه‌های نادرست در جریان اصلاحات بمانیم و به اشتباه در دام بت‌سازی از افراد نیفتیم تا مسیر اصلاح شود.

جنبش دانشجویی در ایران به چه معناست؟

حسن بنام

بدون شک جنبش دانشجویی در تاریخ معاصر ایران به خصوص دوره‌ی بعد از انقلاب اسلامی یکی از پرمناقشه‌ترین مسائل پیوند خورده با سرنوشت دانشگاه در ایران است که همواره حوزه و شیوه عمل آن مورد مناقشه بوده است. با این حال جنبش دانشجویی به عنوان یکی از اجزای چندگانه‌ی حرکت‌های اجتماعی مدرن ایران کمتر مورد توجه مطالعات علمی بوده و بیشتر پرداختن به آن محدود به جریانات و احزاب سیاسی بوده است. این مساله خود ناشی از ماهیت وجودی جنبش دانشجویی در ایران است که با احزاب - حزب توده - ظهور کرده است و هیچگاه به طور کامل از احزاب مستقل نشده است. یورگن هابرماس از دانشجویان به عنوان یکی از مجاری روشنگری سیاسی ستایش می‌کند اما همواره دغدغه‌هایی اساسی را در ارتباط با این پدیده مطرح کرده و مورد نظر قرار می‌دهد. دهه‌ی ۶۰ در تاریخ اروپای قرن بیستم را باید دوره‌ی مسئله‌سازی جنبش دانشجویی چه در آلمان، و چه در فرانسه و سایر کشورها دانست. در این دوره جنبش‌های دانشجویی با نوعی سیاست رادیکال که برخاسته از شرایط بعد از جنگ بود و همچنین به خاطر نوعی تضاد میان نسل‌های پیش و پس از جنگ ظاهر شده بود، خود را در قامت جنبشی فراگیر اجتماعی ظاهر کرد که دولت‌های سرمایه‌داری را به چالش می‌کشید. نا آرامی‌های این دوره و فعالیت‌های جنبش دانشجویی در اروپا، شاید مقدمه‌ای بود که فهم جنبش دانشجویی را برای اکثر نظریه پردازان به صورت جدی مطرح نمود؛ هر چند که پیش از آن نیز در قالب تئوری‌های نئو مارکسیستی جایگاهی خاص برای این جنبش در اروپا در نظر گرفته شده بود. در میانه‌ی این تب و تاب‌ها هابرماس به عنوان نماینده‌ی نسل دوم مکتب فرانکفورت به چالش‌های جدی جنبش دانشجویی در قالب دو تهدید عینی و ذهنی

توجه نمود. چالش‌های عینی را هابرماس برخاسته از ساختار دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی در نظر گرفت. دانشگاه از نظر هابرماس با یک معمای پیچیده روبرو بود، یا می‌توانست ظرفیت تأیید خود را افزایش دهد و خود را درون نظام تولید اجتماعی قرار دهد و در همان حال از فضای عمومی سیاسی دوری‌گزیند و به تولید نیروی نخبه بپردازد و یا اینکه می‌توانند از طریق دموکراتیک کردن خودشان مواضع خود را در درون نظام دموکراسی ابراز کنند. هابرماس با انتخاب راه دوم بر آن است که دانشجویان باید با وارد کردن مسائل سیاسی در درون فراگرد آموزشی و بر حق مشارکت خود در اداره‌ی دانشگاه پافشاری کنند و در عین حال بر علیه ابزاری کردن دانشگاه و فرآیند آموزش به عنوان موسسه‌ی تربیت نخبگان اجتماعی مبارزه کنند. اما با انتخاب راه دوم از سوی هابرماس یک مساله‌ی بسیار مهم پیش می‌آید و آن تنش میان نظریه و عمل است که در هر دو حالت ممکن است یا به بی‌تفاوتی و غرق شدن در نظریه و یا به عملگرایی صرف و رادیکالیسم کور منجر شود. جدای از تمامی مسائلی که ممکن است پیش بیاید نقدهای هابرماس و نظریه پردازان‌های او در ارتباط با جنبش دانشجویی ما را در برابر سوالاتی

چالش‌های عینی را هابرماس بر خواسته از ساختار دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی در نظر گرفت.

اساسی قرار می‌دهد و آن این است که «جنبش دانشجویی در ایران به چه معناست؟»

اصحاب علوم انسانی در ایران، فلسفه‌ی دانشگاه در ایران را بارها با نظام دانشگاهی آلمان مقایسه نموده‌اند و از طرفی اکثریت اندیشمندان ایران از یورگن هابرماس برای تحلیل شرایط اجتماعی ایران بسیار سود

برده‌اند ما نیز به این بهانه از چارچوب نقدهای هابرماس بهره می‌بریم تا بهانه‌ای شود برای طرح چند سوال در ارتباط با وضعیت جنبش دانشجویی در ایران. اگر به تحولات جنبش دانشجویی در اروپا به دقت نظر کنیم متوجه می‌شویم که امروزه هیچ خبری از سیاست‌های رادیکال جنبش دانشجویی دهه‌ی ۶۰ میلادی که منجر به نا آرامی‌های فراوان در اروپا شد خبری نیست و به عبارت دیگر به نظر می‌رسد نقاط تأکید جنبش‌های دانشجویی در این کشورها به مباحث دیگری معطوف شده است. این نکته می‌تواند تأییدی باشد بر این که جنبش دانشجویی ماهیت ثابت و ذاتی که همواره در طول تاریخ آن را با خود حمل‌کنند ندارد. اما اگر همین مقایسه را در ایران

نقدهای هابرماس و نظریه‌پردازان‌های او در ارتباط با جنبش دانشجویی ما را در برابر سوالاتی اساسی قرار می‌دهد.

و تولد جنبش دانشجویی از دل حزب توده و بعد فراگیر شدن گرایشات اسلامی در آن مقایسه کنیم و این تحلیل را به فضای بعد از انقلاب تعمیم دهیم، گویی یک ذات و یک آرمان همواره با این جنبش فراتر از تحولات تاریخی حمل می‌شود. اگر چه جنبش دانشجویی در ایران نیز در ادواری تغییرات و شیفت‌هایی اساسی داشته است، اما دو بال استبدادستیزی و استکبارستیزی همواره با شدت و ضعف، و غلبه و پر رنگ تر شدن یکی از این دو، همواره جز ذات جنبش دانشجویی در ایران بوده است. اگر قصد مثالی را داشته باشیم می‌توانیم از پررنگ‌تر شدن استکبارستیزی در دهه‌ی ۶۰ شمسی در مقابل استبدادستیزی در دهه‌ی ۷۰ شمسی نام ببریم. به راستی با نگاهی تطبیقی به جنبش دانشجویی در اروپا آیا این سوال

پیش نمی‌آید که چرا جنبش دانشجویی در ایران همواره حول این دو بال حرکت نموده است؟ گویی هر دوره‌ی تاریخی ما یکی از این دو ضرورت را با خود دارد و ضرورتاً جنبش دانشجویی باید حول این محور‌ها شکل بگیرد.

امروزه دانشگاه و نهاد علم در ایران با تغییرات اساسی روبه‌رو شده است که اگر جوابی درست به این‌ها از جانب دانشگاهیان و جنبش دانشجویی داده نشود، ضرورت وجود آن با چالشی اساسی مواجه خواهد شد. اگر دو مساله‌ی اساسی را که هابرماس در بعد عینی و ذهنی مطرح می‌کند را در نظر بگیریم

تضاد بین نظریه و عمل که به دو بن‌بست بی‌تفاوتی و بی‌عملی و عمل‌زدگی منجر می‌شود.

این مساله روشن‌تر می‌شود. امروزه با پولی شدن دانشگاه‌ها و ابزاری شدن امر آموزش در ایران و همچنین فرآیند توده‌ای شدن دانشگاه و آموزش عالی تحت تأثیر گستردگی بیش از حد نهاد‌های آموزش عالی - از دانشگاه آزاد تا پیام نور و موسسه‌های غیر انتفاعی - خود دانشگاه تغییرات اساسی را از سر می‌گذارند و اگر جنبش دانشجویی نتواند رابطه‌ی خود را با این مسائل روشن کند، به عرصه‌ای خواهد افتاد که خطاهای راهبردی فراوانی خواهد داشت. به خوبی می‌توان مشاهده کرد که امروزه دانشگاه در ایران به موسسه‌ی تربیت نیرو تنزل پیدا کرده است و امر آموزش از امر سیاسی به شدت فاصله دارد. عدم استقلال دانشگاه‌ها همان مساله‌ای است که هابرماس از آن به دموکراتیک شدن دانشگاه و اعلام مواضع در نظام دموکراسی یاد می‌کند. اینها همه مسائلی است که ضرورتی ایجاب می‌کند برای جلب توجه جنبش دانشجویی به این مسائل. اما بعد ذهنی نقد هابرماس در این زمینه بسیار جدی‌تر می‌نماید. تضاد بین نظریه و عمل که از نظر وی به دو بن‌بست بی‌تفاوتی و بی‌عملی از یک سو و عمل‌زدگی از سوی دیگر منجر می‌شود، بحرانی است که امروزه در جنبش

دانشجویی به شدت احساس می‌شود. از یک طرف جنبش دانشجویی به علت دیرباز بودن فعالیت‌های فکری کمتر به سمت فهم دقیق و مطالعات پدیده‌ها حول بحران‌های جامعه‌ی ایران گرایش دارد و از طرفی به علت ملموس‌تر بودن عمل

در ایران تنها سیاسیون هستند که در ارتباط با جنبش دانشجویی صحبت می‌کنند.

سیاسی حول انتخابات یا برنامه‌های سالی با حضور چهره‌های شاخص به سمت عمل‌گرایی مفروطی گرایش پیدا کرده است که کمتر بازخوردی برای بحران‌های اساسی جامعه‌ی ایران دارد. نگارنده اعتقاد دارد که امروزه جنبش دانشجویی باید بتواند در هر دو زمینه‌ی عینی و ذهنی به این بحران‌ها پاسخ بگوید و جایگاه خود را در پویای جامعه‌ی ایران روشن‌تر کند. تصورات کلیشه‌ای از مسئولیت‌های جنبش دانشجویی برای مبارزه رادیکال و هزینه‌زا و همچنین عملگرایی صرف، هر روز این جنبش را به جهتی خواهد برد که ضرورت بودن آن را انکار می‌کند. شاید پیش از هر امری جنبش دانشجویی باید ابتدا به ماهیت دانشگاه و امر آموزش در ایران توجه کند و نیم‌نگاهی به بحران‌های اساسی اجتماعی ملی و محلی در هر حوزه داشته باشد و در گام بعد بتواند هماهنگی را بین نظریه و عمل در عرصه‌ی عمومی سیاسی ترسیم کند. اینگونه نوشتارها تنها می‌توانند در حد طرح بحث حول این مسائل باقی بمانند و برای رسیدن به جوابی درخور، مشارکت دانشگاهیان و اصحاب علوم انسانی برای پاسخ به این پرسش‌ها ضروری است نه فقط مشارکت سیاسیون. شاید یکی از تفاوت‌های عمده ی جنبش دانشجویی در ایران با اروپا در این باشد که متفکران تراز اول علوم انسانی در اروپا همواره در قالب نظریه پردازان به جنبش دانشجویی پرداخته‌اند و حتی کنارشان بوده‌اند اما در ایران تنها این سیاسیون هستند که در ارتباط با جنبش دانشجویی صحبت می‌کنند.

دونالد ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در اولین سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل شدیدا به ایران حمله کرد و واکنش های بسیاری را در بین کاربران ایرانی در شبکه های اجتماعی و نیز مسئولان کشور برانگیخت. وی در سخنرانی خود پس از تهدید حکومت کره شمالی و تلاش برای اجماع‌سازی به منظور منزوی کردن آن، حملاتش به ایران را اینگونه آغاز کرد:«زمان آن رسیده است که تمام ملت‌های جهان به مقابله با رژیم بی‌پروای دیگری نیز بپردازند، رژیمی که آشکارا از قتل عام، مرگ آمریکا، نابودی اسرائیل و نابودی بسیاری از رهبران و ملت‌هایی سخن می گوید که در این سالن هستند.» وی با تفکیک قائل شدن میان حکومت و مردم ایران سخنان خود را اینگونه ادامه داد: «دولت ایران یک دیکتاتوری فاسد را در پشت یک پوشش کاذب دموکراسی پنهان و یک کشور ثروتمند با تاریخ و فرهنگی غنی را به کشوری سرکش با اقتصادی ضعیف تبدیل کرده است که صادرات اصلی‌اش خشونت، خونریزی و هرج و مرج است. قربانیان طولانی مدت رهبران ایران به جای استفاده از منابع خود برای بهبود زندگی ایرانیان، درآمدهای نفتی‌اش را صرف تامین مالی حزب الله و دیگر تروریست‌هایی می کند که مسلمانان بی‌گناه را می کشند و به همسایگان صلح طلب عرب و اسرائیل حمله می کنند.» ترامپ در ادامه نطق خود به سراغ سیاست‌های منطقه‌ای ایران در مبارزه با گروه‌های تروریستی سلفی و سپس برجام رفت و گفت:« ثروتی که متعلق به مردم ایران است، صرف تقویت دیکتاتوری بشار اسد، تشدید جنگ داخلی در یمن و تضعیف صلح در سراسر خاورمیانه می شود. ما نمی توانیم اجازه دهیم که یک رژیم قاتل هم‌زمان با ساخت موشک‌های خطرناک به فعالیت‌های بی‌ثبات کننده خود ادامه دهد و ما نمی توانیم توافقی را بپذیریم که پوشش لازم را برای نهایی کردن برنامه هسته‌ای فراهم می آورد. توافق با ایران یکی از بدترین و یکجانبه‌ترین معاملاتی است که تا کنون ایالات متحده آمریکا در آن وارد شده است. صادقانه بگویم، این توافق برای ایالات متحده آمریکا خجالت آور است و فکر نمی کنم که حرف آخر را در این باره شنیده باشید.»ترامپ همچنین خواستار اجماع جهانی علیه ایران شد و گفت:»

زمان آن فرا رسیده است که تمام جهان به ما ببینند و بخواهد که دولت ایران به مرگ و تخریب پایان دهد. زمان آن است که این رژیم همه آمریکایی‌ها و شهروندان دیگر ملت‌ها را که ناعادلانه بازداشت شده اند، آزاد کند. فراتر از همه، دولت ایران باید حمایت از تروریست‌ها را متوقف کند و خدمت به مردمش و احترام به حق حاکمیت همسایگان را آغاز کند. همه جهان می داند مردم خوب ایران، تغییر می خواهند و رهبران این کشور از مردم ایران بیش از قدرت نظامی عظیم ایالات متحده آمریکا می ترسند. به همین دلیل رژیم دسترسی به اینترنت را محدود و دیش‌های ماهواره را جمع آوری کرده و به معترضان دانشجوی غیرمسلم تیراندازی و اصلاح طلبان سیاسی را زندانی می کند.» ترامپ سخنان خود علیه ایران را اینگونه خاتمه داد:« رژیم‌های سرکوبگر را نمی توان برای همیشه تحمل کرد و روزی خواهد رسید که مردم با یک انتخاب مواجه شوند. اینکه آیا می خواهند مسیر فقر، خونریزی و ترور را ادامه دهند یا اینکه مردم ایران می خواهند به ریشه‌های افتخارآمیز ملی به عنوان یک مرکز تمدن، فرهنگ و ثروت بازگردند؛ جایی که مردمش می توانند یک بار دیگر خوشحال و در رفاه باشند. حمایت رژیم ایران از ترور کاملا با تعهدات اخیر بسیاری از همسایگانش برای مبارزه با تروریسم و توقف منابع مالی آنها مغایرت دارد.»

همانطور که اشاره شد، یکی از محور های اصلی اولین سخنرانی ترامپ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد «ایران هراسی» بود. «هنعت ایران هراسی» برای هر کس آب نداشت‌ه باشد، برای ترامپ و کمپانی‌های تولید اسلحه و مهمات نان دارد! ترامپ با برساختن تصویری بی‌ثبات کننده از ایران و جا زدن آن به عنوان تهدیدی برای کشورهای حاشیه خلیج فارس، به آنان صدها میلیارد دلار اسلحه می‌فروشد و بدین ترتیب با دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی، دلار های نفتی کشورهای همسایه ایران را به خزانه آمریکا واریز می‌کند.

سیاست «استاندارد دو گانه» یا به تعبیر دیگر، «یک بام و دو هوا» جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی آمریکا است.

به اوج رسیدن سیاست یک بام و دو هوایی در سخنرانی ترامپ

سیاست خارجی همه دولت ها مبتنی بر تامین منافع خود است، نه عدالت و صداقت و راستگویی. مصادیق این منافع را نیز خودِ دولتمردان تعیین می کنند و اصولا مردم نقشی در تعیین آنها ندارند. سیاست «استاندارد دوگانه» یا به تعبیر دیگر «یک بام و دو هوا» نیز جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی آمریکا است. ترامپ در همین سخنرانی در مورد سفر چند ماه پیش خود به عربستان سعودی گفت:« در سفر به عربستان این افتخار را داشتم که با رهبران بیش از ۵۰ ملت عرب و مسلمان سخن بگویم. ما توافق کردیم که تمام ملت‌ها باید با هم کار کنند تا با

علی‌رضا شاهین مهر

تروریستها و اسلام افراطی که الهام بخش آنهاست، مقابله کنیم. ما فعالیت‌های تروریستی اسلام افراطی را متوقف خواهیم کرد زیرا نمی توانیم به آنها اجازه دهیم که کشورمان و در واقع تمام جهان را متلاشی کنند. ما باید پناهگاه‌های امن تروریستها، حمل و نقل، بودجه و هر نوع حمایت از ایدئولوژی‌های شوم و فریبکارانه آنها را از بین ببریم. باید آنها را از کشورهایمان بیرون کنیم. زمان آن است که کشورهایی که از گروه‌های تروریستی (مانند القاعده، حزب الله، طالبان و دیگر گروه‌هایی که مردم بی‌گناه را می کشند) پشتیبانی و آنها را از نظر مالی تامین می کنند، معرفی شوند و این کشورها مسئولیت کارشان را بپذیرند.» این اظهارات مضحک ترامپ در حالی بیان می شود که عربستان تحت سیطره حکومت قبیله‌ای آل سعود و فاقد هرگونه انتخابات آزاد است و به عنوان یکی از ناقضان جدی حقوق بشر در سطح بین المللی شناخته می شود. علاوه بر این بسیاری از مقامات و صاحب‌نظران آمریکایی به نقش عربستان سعودی در حملات تروریستی یازده سپتامبر اذعان دارند. ۱۵ نفر از ۱۹ هواپیمارمایی که حملات یازده سپتامبر به برج های تجارت جهانی را انجام داده‌اند، شهروندان عربستان بوده‌اند و مطابق گزارش کنگره آمریکا که سال گذشته از طبقه‌بندی محرمانه خارج شد، هواپیمارباها در زمان حضور در آمریکا ظاهرا با افرادی در ارتباط بودند که با حکومت عربستان رابطه داشتند و به همین خاطر، سال گذشته کنگره آمریکا در آستانه سالگرد این حملات تروریستی، به اتفاق آرا حق شکایت خانواده‌های قربانیان این حملات از دولت عربستان سعودی را به رسمیت شناخت. حدود دو سال گذشته نیز روزنامه آلمانی «بیلد» با تیتیری درشت، صادرات عربستان به دنیا را خرما، نفت و تروریسم نام برده بود! از همه مهم‌تر، جو بایدن، معاون اول باراک اوباما، گفته بود که متحدان آمریکا- عربستان سعودی، ترکیه، امارات- گروه‌های تروریستی چون داعش را به وجود آورده و تامین مالی و آموزش نظامی آنها را بر عهده داشته‌اند.

سخنان ترامپ را نباید ناشی از دل‌سوزی و خیرخواهی و صداقت وی برای ایران و ایرانیان قلمداد نمود.

مشکل آمریکا با اصل جمهوری اسلامی است

ترامپ همانطور که در سخنرانی خود گفت: « من پیش از هر چیز از منافع آمریکا دفاع خواهم کرد.»، به فکر منافع خود و دولت خود است. این منافع هر چه که باشد، نتیجه مشورت های مشاوران وی و راهبردهایی است که استراتژیست‌های آمریکایی برای وی تعریف کرده‌اند. سخنان ترامپ را نباید ناشی از دلسوزی و خیرخواهی و صداقت وی برای ایران و ایرانیان قلمداد نمود. برای یافتن چرایی سخنان خصمانه ترامپ علیه ایران و یافتن دلایل این دشمنی و کینه‌توزی، می‌توان به دیدار ترامپ با هنری کیسینجر دیپلمات و مشاور اسبق امنیت ملی آمریکا پس از پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تنوری‌های کیسینجر در مورد ایران اشاره کرد. وی در فصل چهارم کتابی با نام «نظم جهانی» در بحث سنت‌های شیوه حکومت در ایران، بر

مواد اولیه کارخانه ایران‌هراسی ترامپ را تولید نکنیم!

تاریخ با شکوه ایران و اینکه ایران کشوری مثل دیگر کشورهای خاورمیانه نیست و با انقلاب سال ۱۹۷۹، از مدار نظم جهانی خارج شده، تاکید کرده است، و این دقیقا همان موضوعی است که سخنان ترامپ علیه ایران بر پایه آن بنا نهاده شده بود.
کسینجر اخیرا نیز با انتشار مقاله ای با عنوان «هرج و مرج و نظم در جهان در حال تغییر» درباره نقش آینده ایران در خاورمیانه به ترامپ به عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده هشدار داده که: « داعش در سوریه و عراق دارد قلمرو خلافت اسلامی خود را از دست می دهد. منتها پرسش اساسی این است که کدام نیروها جایگزین خواهند شد. سنی های معتدل و یا شیعیان رادیکال. این سخن که گفته شده است دشمن دشمن من دوست من است، دیگر کاربردی ندارد. بلکه دشمن دشمن من، همچنان دشمن من است! زیرا با جایگزین شدن نیروهای رادیکال شیعه در قلمرو داعش، امپراتوری ایران و کمربند شیعه از تهران- بغداد- دمشق تا بیروت ادامه پیدا می کند.» این یک نمونه می‌تواند به درک منطق دشمنی و خصومت ترامپ (یا بطور کلی دولت آمریکا) با ایران کمک کند.

تولید مواد خام صنعت ایران هراسی در داخل کشور!

اما اگر از ترامپ بپرسید بر چه اساسی سخنان ایران هراسانه و ایران ستیزانه‌ای که گزارشی از آن، در ابتدای این نوشتار آورده شد را بر زبان رانده است، چه پاسخی خواهد داد؟ و پرسش مهم‌تر این است که چرا جامعه جهانی واکنش قابل توجهی نسبت به سخنان ترامپ علیه ایران از خود نشان نداد؟ (اکثر واکنش‌های جهانی معطوف به آن بخش از سخنرانی ترامپ علیه برجام بود نه بیشتر) اوضاع اقتصادی ایران تعریف چندانی ندارد و بحران‌های بیکاری و کسری بودجه و مشکلات نظام بانکی بر اقتصاد کشور سایه افکنده و قطعا ترامپ و مشاورین وی نیز از این امر آگاه‌اند. برای همین هم در سخنرانی خود بر این نقطه ضعف دست گذاشت و سعی کرد به شکاف دولت-ملت در ایران دامن بزند. با وجود مشکلات فزاینده اقتصادی و فقر و بیکاری و محرومیت‌های شدید در برخی مناطق کشور، تبلیغات رسمی و اخبار غیر رسمی بسیاری مبنی بر صرف کردن مبالغ ریز و درشت توسط ایران در برخی کشورهای منطقه مانند فلسطین و عراق و سوریه و یمن و … به گوش می‌رسد و ذهن شهروندان ایرانی خصوصا اқشار ضعیف و متوسط را درگیر می‌کند. بازداشت روزنامه نگارانی چون ساسان آقایی و یغما فشخامی، زندانی کردن فعالان حقوق کارگری مثل رضا شهبایی، برخورد خشن و سخت پلیس با تظاهرات اعتراضی کارگران کارخانه های اذراب و هپکو که به تعویق چندین ماهه حقوق خود معترض بودند-آن هم در آستانه سفر رئیس جمهور کشور به نیویورک- نه تنها برای سازمان‌های بین المللی مدافع حقوق بشر و محافل سیاسی و رسانه‌ای و صنفی خارج از کشور پذیرفته نیست، بلکه افکار عمومی شهروندان ایرانی را نیز جریحه‌دار میکند. اگر هم این افراد جرمی مرتکب شده باشند، آیا نمیتوان با برخورد‌های سنجیده‌تر، مانع از بهانه دادن به دست جنگ‌طلبان خارجی برای دمیدن در شپیور ایران‌هراسی شد؟ صدور احکام زندان برای هفت فعال اصلاح‌طلب عضو سابق جبهه مشارکت و اعمال محدودیت‌های روزافزون بر سیدمحمد خاتمی، موضع ترامپ مبنی بر زندانی کردن اصلاح‌طلبان سیاسی توسط حکومت ایران در نزد افکار عمومی داخلی

خارجی را تثبیت می‌کند یا تضعیف؟ علاوه بر این رفتارها، برخی موضع‌گیری‌ها نیز در عمل مانند نفتی است که بر آتش ایران‌هراسی ریخته می‌شود. سخنانی از این قبیل که هر روز از زبان برخی چهره‌ها و مسئولین در تریبون‌های رسمی بیان می‌شوند، بسیار است اما به عنوان یک نمونه، سخنان سید حسن نصرالله در تابستان سال گذشته را در نظر بگیرید. دبیر کل حزب الله لبنان در یک سخنرانی عمومی به صراحت گفت که همه بودجه حزب‌الله از سوی ایران تامین می‌شود.. در شرایطی که آمریکا و اتحادیه اروپا هر گروهی از جمله حزب‌الله لبنان را که در مقابل رژیم آپارتایدی اسرائیل از مردم خود دفاع کند، تروریستی می‌دانند؛ ایران ستیزان میتوانند با دستمایه قرار دادن این سخنان، جمهوری اسلامی را به بهانه تامین بودجه حزب‌الله به نقض تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا و احتمالا توسل به شبکه‌های غیرقانونی ارسال پول نقد متهم کنند. این اتهام نیز می‌تواند نهایتا به اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران و قرار گرفتن در لیست سیاه کشورهای متهم به پول‌شویی منجر شود که همین موضوع، علاوه بر اینکه جذب سرمایه‌گذاری خارجی و بهبود شرایط اقتصادی کشور را با دشواری‌های فزاینده مواجه خواهد کرد، به جنگ‌طلبان ایران‌ستیزی چون ترامپ نیز فرصت کافی برای تبلیغات منفی علیه ایران را خواهد داد.

تاریخ با شکوه ایران و اینکه ایران کشوری مثل دیگر کشورهای خاورمیانه نیست و با انقلاب سال ۱۹۷۹، از مدار نظم جهانی خارج شده، تاکید کرده است، و این دقیقا همان موضوعی است که سخنان ترامپ علیه ایران بر پایه آن بنا نهاده شده بود.
کسینجر اخیرا نیز با انتشار مقاله ای با عنوان «هرج و مرج و نظم در جهان در حال تغییر» درباره نقش آینده ایران در خاورمیانه به ترامپ به عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده هشدار داده که: « داعش در سوریه و عراق دارد قلمرو خلافت اسلامی خود را از دست می دهد. منتها پرسش اساسی این است که کدام نیروها جایگزین خواهند شد. سنی های معتدل و یا شیعیان رادیکال. این سخن که گفته شده است دشمن دشمن من دوست من است، دیگر کاربردی ندارد. بلکه دشمن دشمن من، همچنان دشمن من است! زیرا با جایگزین شدن نیروهای رادیکال شیعه در قلمرو داعش، امپراتوری ایران و کمربند شیعه از تهران- بغداد- دمشق تا بیروت ادامه پیدا می کند.» این یک نمونه می‌تواند به درک منطق دشمنی و خصومت ترامپ (یا بطور کلی دولت آمریکا) با ایران کمک کند.

کارخانه ایران‌هراسی نیز مانند هر کارخانه دیگری، برای تولید محصول نیازمند مواد اولیه است. این ترامپ و نتانیاهو هستند که با بکارگیری و فروش محصولات این کارخانه، منافع خود را تامین می‌کنند.

چه باید کرد؟

در خاتمه باید متذکر شد که این مقاله در صدد دفاع از سخنان ضد ایرانی ترامپ نیست بلکه درصدد بیان این واقعیت گریزناپذیر و تلخ است که ترامپ، حرف‌هایی زد که بسیاری از مردم در محافل عمومی و خصوصی و شبکه‌های اجتماعی با یکدیگر در میان میگذارند. او به خوبی توانست با افکار عمومی مردم ایران بازی کند و شکاف دولت-ملت را نزد جهانیان و شهروندان ایرانی برجسته سازد. کارخانه ایران‌هراسی نیز مانند هر کارخانه دیگری، برای تولید محصول نیازمند مواد اولیه است. اما متأسفانه این مواد اولیه غالبا در داخل کشور خودمان تولید و به سایر کشورها از جمله آمریکا صادر می‌شود و این امثال ترامپ و نتانیاهو هستند که با بکارگیری و فروش محصولات این کارخانه، منافع خود را تامین می‌کنند.

اگر آزادی بیان در رسانه‌های داخلی تضمین شود و دستگاه‌های امنیتی و قضائی در رویه‌های خود تجدید نظر جدی کنند، بسیاری از این موارد مورد اشاره ترامپ، مجال ورود به عرصه عمومی و مواجهه با نقدها و نظرات کارشناسانه و مستدل را خواهند یافت و در عمل شاهد قطع صادرات مواد اولیه کارخانه‌های ایران‌هراسی خواهیم بود و در آینده مجددا شاهد چنین سخنرانی‌های ایران‌ستیزانه‌ای در مجامع بین‌المللی نخواهیم بود.